

# چند پسوندها مهجور



ترکیبهای لغوی در زبان فارسی غالباً بوسیله‌وند ها درست میشود و میتوان گفتوندها از عوامل عمدهٔ زبان فارسی میباشند . و ندها را از نظر کلی میتوان به سه دسته تقسیم کرد :

اول وندهائیکه در قدیم معمول بوده و امروزه از میان رفته‌اند و فقط گاهی در بعض کلمات اثری از آنها بچشم میخورد مانند پسوند **aivi** یا **aibi** که بمعنی « بسوی ، روی » در اول کلمات بکار میرفته و نمونهٔ آن بصورت **af, of** یا **ow** در کلماتی از قبیل افکندن . افتادن و او کردن دیده میشود .

دوم - وندهائیکه کاملاً از میان نرفته و در بعض کلمات باقی مانده‌اند مانند **ho** بمعنی خوب و « دش » بمعنی « بد » که در بعضی کلمات از قبیل هنر ، هویدا ، دشوار و دشمن موجودند .  
سوم : وندهای معمول .

منظور بنده در اینجا معرفی پسوندهای دسته دوم است و در میان این

دسته گاهی به پسوندهائی برمیخوریم که منشاء آنها معلوم نیست و مأخذ مادر شناخت آنها صرفاً کلماتیست که در محاوره یا فرهنگها آمده .

این پسوندها را برحسب حروف تهجی و تلفظی که دارند معرفی میکنم.  
( ۱ ) پسوند  $\hat{a}$  که در پهلوی بصورت  $\hat{a}k$  با آخر ریشه افعال متصل میشده و صفت میساخته، امروزه نیز همین وضع را دارد و در آخر صفات نیز معنی حاصل مصدری میدهد : دانا ، توانا - پهنا ، درازا .

انواع دیگری از قبیل  $\hat{a}$ ی مفید کثرت ،  $\hat{a}$ ی اطلاق و بدل از تنوین و غیره نیز هست که از ذکر آنها خود داری میشود و در اینجا فقط بذکر « $\hat{a}$ » مفید تعظیم میپردازم که در زمان صفویه با آخر اسامی خاص متصل میشده : صائبا ، حکیمان ، شقیما ، ملاصدرا .

منشاء این  $\hat{a}$  معلوم نیست و شاید بتوان آنرا از نوع  $\hat{a}$  هائی دانست که در بعض کتب قدیم برای افاده تعظیم بکار میرفته ، چنانکه در عبارت عروسی سمرقندی آمده ؛ بزرگا مردا که ابوعلی سینا بود .

( ۲ )  $\hat{a}b$ - این علامت که بنظر میرسد با  $\hat{a}v$  یکی باشد در چند کلمه بمعانی زیر آمده :

( ۱ ) - علامت مکان : سرداب (جای سرد) - غرقاب (غرقگاه) - شوراب (شوره زار) زهاب ( چشمه ) ، گنداب ( باطلاق ) ، گواب ( جای گود ) ، گوراب ( دخمه - صحرای بی آب و علف ) ، پایاب ( پایان ) :

بهر آب آرو روی سوی گوراب گم کنی جان وز نیابی آب . عنصری در آخر اسامی امکانه نیز دیده میشود : خشکاب ( در جنوب نزدیک دریا ) دشت مرغاب ، تکاب ، دزداب ، گرگاب ، سرخاب ( در تبریز )

( ۲ ) علامت تخصیص که مفید نوع معینی از یک جنس است : سفیداب ، سرخاب ، زرداب ، زنجاب ، زکاب ( مرکب ) ، زگالاب : آن زگالاب و سپندی که مرض دفع نکرد

هم بدان پیرزن مخزقه خر باز دهید . خاقانی .

( ۳ ) - مفید نسبت : گوناب ( آنچه به گونه مالند ) :

روی اویی نیاز از گوناب دردل آفتاب از اوصدتاب.

و شاید  $\hat{a}b$  در سهراب و مهرباب نیز از این نوع باشد .

فرضاً که  $\hat{a}b$  در بعضی کلمات از «آب» معمولی گرفته شده باشد باز چون معنی آن عوض شده نمیتوان آنرا ندیده گرفت مخصوصاً که در عده‌ای از این کلمات منشاء آن «آب» نیست . دارمسترنیز درتبعات ایرانی باین نکته توجه کرده و میگوید پسوند «آب» که در کلماتی مانند سهراب ، مهرباب ، سودابه و رودابه دیده میشود بهیچوجه احتمال اشتقاق از کلمه آبراب ندارد ، ممکن است در اثر تطویر از شکل اصلی خود منحرف شده و باین صورت در آمده باشد زیرا افراسیاب را که در اوستا بصورت  $\text{Fran (g) rasyan}$  آمده در پهلوی به صورتهای: افراسیاف و افراسیاب در آمده در حالیکه پارسیان آوا نوشت این کلمه را بصورت « افراسیاک » نشان داده‌اند و قاعدتاً باید در پهلوی « افراسیاک » باشد .

تشخیص دارمستتر درست است زیرا کلمه « سفیداب » هم در فرهنگها بصورت « سفیداک » ضبط شده. در هر حال آنچه مسلم است اینکه فعلا پسوندی بصورت  $\hat{a}b$  و در مواردی  $\hat{a}ba$  موجود است که در بعض کلمات بشکل  $\hat{a}v$  و یسا  $\hat{a}va$  آمده : خیوا ( - جای شور ) ، تکاو ، پزاوه ( کوره آجر و آهک پزی ) ، جزغاو ( - جلوزغ ) ، کداوه ( = کد = کج + اوه ) = کجاوه = جای چوبی - خیشاو (= زمین شخم زده ) ، اشتراوه ( = جامه‌ایکه از پشم شتر بافند - کلاوه ) = کسل = شکسته + اوه ) = خرابه و ازهم در رفته « کردی » .

تذکر : ممکن است در مواردی ترکیبی از « $\hat{a}v$ » و « $\hat{a}$ » ی وقایه باشد چنانکه خواهیم گفت .

(۳) --  $\hat{a}r$  - دارای معانی زیر است :

الف - در اتصال بریشه ماضی افعال بمعانی زیر آمده :

(۱) - علامت فاعلی: دادار ، پرستار ، خریدار ، برخوردار ، فرختار ،

فرمانبردار، و از این قبیل است: کفتار، نام حیوان معروف که زمین رامیشکافد و مردار میخورد ( = کفت = شکافتن + ار )

ریشه این پسوند در پهلوی « تار » و تثار ، است که از « تر » فارسی باستان گرفته شده و علامت صفت است .

(۲) - علامت مفعولی: گرفتار ، مردار ، خفتار .

(۳) - علامت اسم مصدری: کشتار ، دیدار ، کردار ، رفتار ، گفتار .

وریشه این دو نوع اخیر در پهلوی شناخته نشده .

ب- در آخر اسامی بمعنایی زیر آمده :

(۱) - علامت مکان: بچار ( = بیج = برنج + ار ) = برنجزار ،

بچار ( = بیج = پشته + ار ) = زمین پشته داره، کرنچار =

کرنج ( = برنج + ار ) = برنجزار ، زغار ( = زغ = گل + ار )

= زمین نمناک .

در آخر اسامی امکانه نیز دیده میشود: بیچار ، کلاردشت .

(۲) - علامت اتصاف و دارندگی: چنگار ( = دارای چنگ ) =

خرچنگ، شیشار ( = دارای سیخ ) = جارو ، « مازندران » . هنجار

(هنج = روش + ار ) = دارای روش .

(۳) - علامت اختصاص به نوعی از جنس: میشار = میش آهو .

کنون سالم آمد به هفتادوشش غنودههم چشم میشارفش

زنگار = زنگ تیغ و آینه ، غنچار ( = غنج = آرایش + ار ) =

سرخاب، خشار ( = خش + ار ) = شاخ و برگ سوختنی « لارستان » .

(۴) - علامت نسبت: کالار = سنگ نازک و پهنی که در کالها بوفور

یافت میشود. دستار = دستمال ؛

ای تهی دست رفته در بازار ترسمت بر نیاوری دستار

زمار ( = زم = زمستان + ار ) = آرزوه زمستانی « آذری »

تذکر : در بعض موارد فوق ممکن است  $\hat{a}r$  را تخفیفی از آور ، دانست و یا با « آل » که خواهیم گفت هم‌ریشه باشد.  
(۴)  $\hat{a}z$  - در آخر کلمات :

(۱) - علامت مکانست : حجاز ( = محل حج ) ، شیراز ، طراز ( جای با طراوت )

(۲) - علامت نسبت : هراز ( هر = کوه + از ) = نام رود معروف کوهستانی و بنظر می‌آید « ارس » نیز که در محل « اراز » خوانده میشود از همین منشاء است ، شیراز = ماست چکیده یا ماست بریده ، گواز = چوبی که با آن گاو میرانند .

شاید منشاء این علامت  $ac$  باشد که در قدیم به بعض پیشوند ها و لغات افزوده میشده و جهت صفت را نشان میداده : فراز = به جلو ، به بالا ، نماز ( = خم شده به جلو ) .

(۵)  $ak$  چنانکه گفته شد در اتصال بریشه فعل در زبان پهلوی صف میساخته ولی در زبان فارسی بمرور زمان معانی زیر را پذیرفته :  
الف - در اتصال بریشه فعل :

- ۱) صفت فاعلی میسازد : سواك ( = سوزنده ) ، پچاك ( = پچونده ) ، نفوشاك ( = نبوشنده ) ، دماغ و دماغك ( = دمنده ) = بینی .
- ۲) صفت مفعولی درست میکند : كاواك ( = کاویده = میان تهی ) ، پچاك ( = پچیده )

نیک است اگر به خاتم جمشید ننگریم پچاك زلف یار نظیری بدست ماست  
۳) علامت نسبت و لیاقت است : پوشاك ( = پوشیدنی ) ، خوراك ( = خورنی )

ب : در اتصال بغیر ریشه فعل:

- ۱) : دلالت مکانست ، غوشاك ( غوش = سرگین + اك ) طویله .  
خپاك ( = خب = خفه + اك ) = جای تنگ و خفه کننده .  
در آخر اسامی امکانه نیز دیده میشود ، كلاك ، اراك .

( ۲ ) - علامت نسبت و اتصاف است : مفاك ( مع = گود + اك )  
 گودال ، فزاك ( فز = چرك + اك ) = چركين و كثيف - كولاك ( كول =  
 موج + اك ) = طوفان موجی  
 ( ۳ ) - علامت تخصیص است كه يك نوع از جنس را تعیین میکند :  
 سفيداك ( = سفید اب ) .

( ۵ ) âl بمعانی زیر آمده است :

( ۱ ) - شباهت : جنگال ( = شبیه جنگك ) ، انگشتال ( = شبیه انگشت  
 باريك ) = ضعیف و لاغر :  
 زخان و مان قرابت بقرابت افتادم بماندم اینجا زارونژندوانگشتال  
 همال ( = همانند ) ، زگال ( = زگ = زاج + ال = مانند  
 زاج سیاه .

( ۲ ) - نسبت ، بنگال = پنجه ، چيال ( = کیسه باده دست چپ کار  
 کند ) ، « آشتیان » پرتال = شاخه های زیادی درخت که میزنند و در خور  
 پرت کردن . است « لاهیجان » کفتال ( کفت = افتادن + ال = افتادنی )  
 صفت پیر - پاتال ( پات = پائیده + ال = پائیده ) صفت پیر .  
 ( ۳ ) مکان : جوال ( جو + ال ) = کیسه بزرگ که در آن جو و  
 گندم میریزند ، دنبال

در آخر اسامی امکانه نیز دیده میشود : ماسال ، جنگال ، بنگال .

( ۴ ) - تصغیر : گودال = گود كوچك . دنكال = دنك كوچك  
 برنج كویی ، جنجال ( = جنگ كوچك ) ، كندال ( كند + ال = بوتهای  
 که ریشه اش بمصرف سوخت میرسد .

( ۵ ) - افاده تخصیص که نوعی از جنس را مشخص میسازد . پيخال  
 ( = پيخ = كثافت و پليدی + آل ) = فضل مرغ . پوشال ، ريتال  
 ( ريت = ريخت + آل ) = سرگين گاو « كودی » كوپال ( =  
 كوب + ال ) = كچ كوب = « لارستان » ، پاپيچال ( =  
 پاپيچ + ال ) = نوعی گیاه وحشی ، « گیلکی » : خشكال = شاخهای خشكیده

«آشتیان»، «پاپیتال = عشقه»، آزال (= آز = کشیدن + ال) = چوب  
میان دو گاو شخم،

منشاء این پسوند معلوم نیست، در پاره‌ای موارد میتوان آنرا تغییر  
صورتی از «âr» دانست زیرا در لهجه‌های شمالی و شمال شرقی غالباً «âr»  
به «âl» تبدیل شده: دیفال = دیوار، کاجال = کاجار گنجال = گنجار، خواریکر  
= خوالیکرو در مواردی نیز ممکن است تغییر یافته «ân» باشد و تبدیل «ن» آخر به  
«ل» در کردی و گیلکی معمول است. در کردی «مان» «مال» میگویند  
و در گیلکی بجای «گونه»، «جول» معمولست و در لری علامت جمع «آن»  
به ال تبدیل شده گایل (= گاو ان)، تیل (= چشمان).

(۶) «âlâ» در آخر کلمات همان «آل» است با «ه» مخفی (ویا la  
تصغیر است با â ی و قایه چنانکه خواهیم گفت) و بمعانی زیر آمده:  
۱) شباهت: کندواله (= کندو = غول + آله) = قوی همکل  
مانند غول

۲) - نسبت: دنباله، سگاله (= سگ + اله = فضله سگ).

۳) مکان: بنگاله، کشاله (= کش = بول = طبری + اله)، = بیخ‌ران  
از طرف داخل.

۴) - تخصیص، چغاله (چغ = کغ و کال + اله) = نارس زرد  
آلو و بادام، تپاله.

۵) - اسم مصدر: مجاله (= مشتاله)

(۷) «ân» که در پهلوی نیز معمولست در اتصال بریشه فعل مفید حالت  
حالت یا معنی فاعلی است: گریان، بران- و در اتصال بغیر ریشه فعل دارای  
معانی زیر است:

۱) دلالت بر زمان: بامدادان، بهاران.

۲) - دلالت بر مکان که غالباً در اسامی امکانه دیده میشود: گیلان:  
ماهان، دیلمیان.

- (۳) دلالت بر نسبت فرزندی : اردشیر بابکان ، خسرو قبادان .  
 ( ۴ ) دلالت بر فرد کامل از یکنوع : پهلوان ، آبادان .  
 (۵) دلالت بر نوع مخصوص از يك جنس : مادیان ، ماکیان .  
 (۶) دلالت بر معنی مصدری : حنا بندان ، عقد کنان .  
 (۷) دلالت بر جمع : سران ، مردان  
 (۸) دلالت بر نسبت : تاوان ، پایندان .  
 از معانی فوق غیر از علامت جمع سایر معانی یا بکلی متروک است ،  
 مانند معنی دوم و سوم ، و یاد رکلمات معدودی بکاررفته .

(۸) **âvar** در آخر کلمات اگر مخفف آورنده نباشد ترکیبی است  
 از **var** اوصاف و **â**ی وقایه: جنگاور ، دلاور .

(۹) در آخر کلمات صورت مخففی از **ak** پهلوی است که در  
 معانی : تشبیه ، اوصاف ، قید ، و ساختن اسم صوت متداولند ولی در معانی زیر  
 بطور محدود بکاررفته :

- ( ۱ ) اسم آلت . تابه ، گیره ، رنده .  
 ( ۲ ) اسم مصدر : گریه : خنده .  
 ( ۳ ) اسم مکان که صرفاً در آخر اسامی امکانه دیده میشود : میمه ، سرخه ،  
 و در زبان محاوره نیز بمعانی زیر معمولست که در زبان ادبی کمتر  
 دیده میشود :

(۴) تصغیر و تحقیر : خلاشه ، خرده ، پسره ، دختره ریزه .

(۵) عهد و تعریف : کتابه را خریدم ، پسره را دیدم .

(۱۰) **ak** نیز در زبان فارسی بمعانی زیر دیده میشود :

(۱) تخصیص نوعی از جنس : جگرگ (= جگر سفید) - زردک = هویج -  
 خارخسک - کالک - کجک .

( ۲ ) نسبت : عینک ، سمعک ، دستک ، مشنک ، سنگک .

(۳) اسم آلت : دو دوک - سوتک - جنجفک .



(۴) اسم مصدری: جفتک، پشتک.

(۵) تشبیه: خرسک، خرك، موشك .

(۶) تصغیر و تحقیر: چنگک، پرك، پسرک، دخترک.

(۷) لیاقت: قدك، برك

(۸) تعظیم و تحبیب: مامك، بابك، يارك :

ياركی هست مرا بلطافت ملكو بحلاوت شكر وبملاحت نمكو

(۹) مکان در آخر اسامی امکانه: ونك، گنجك، نارمك، كهك.

این محدودیت در استعمال معلوم نیست از کجا ناشی شده همچنین معلوم نیست که مثلاً چرا *al* در اتصال بریشه فعل یکجا علامت اسم مصدر و جای دیگر علامت تشبیه یا اسم آلت است، از این قبیل سؤالات در اغلب موارد پیش میاید که باید بآنها پاسخ قانع کننده ای داده شود و در خور تحقیق و مطالعه است.

(۱۱) *al* در آخر چند کلمه الحاقی بنظر میآید و بمعانی زیر است .

(۱) - علامت تصغیر: کوپل ( = کوپ = برآمده کوچک + ال) =

غنچه شکوفه، تنگل، = تنگه و دره کوچک، جنگل ( = جنگ =

گاو جوان + ال) = گاو دو ساله، بهبهان، بشکل، دیخل = دیگ سفالین

«لارستان» .

صورت فوق با حتمال قوی تخفیفی از، *la* تصغیر است .

(۲) علامت اتصاف و دارندگی: پچل ( = پچ = فت = کثافت + ال)، =

کثیف، چنگل ( = دارای چنگ) = سیاه تلو که آنرا قره تیکان گویند و

خارهایش شبیه چنگ است، کاول و کول = حلقه های سفالین میان تهی که در

مجرای قنات بکار برند تا دیواره ها ریزش نکند، بگل ( = بگ =

سفال + ال) = ظرف سفالی شکسته و لارستان، کچل ( = کچ = سر تراشیده و بی

مو + ال) = دارای سرب می، مو، تاول .

صورت فوق ممکن است تغییر شکلی از *ar* یا *var* باشد دنباله دارد